



Sheikh M o h a m m a d H a s s a n V a k i l i

پاسخ به شبہات اسرار ملکوت؛ مقام عرفانی مرحوم علامہ طہرانی

تاریخ انتشار: یکشنبه ۱۱ رجب ۱۴۳۵

موج‌العالم

در نوشتار پیشین ثابت شد که رابطه این دو بزرگوار پس از گذشتن چد سالی رابطه رفاقت بوده و بساط استادی و شاگردی - اگر از آغاز بوده است - جمع گردیده است، حال آیا مرحوم علامه از استاد خود سبقت جسته‌اند یا نه بحثی است که از موضوع اصلی سخن خارج می‌باشد. در اینجا ممکن است شبهاتی به خاطر برسد که در این بخش، در ضمن بررسی عبارات جلد سوم اسرار ملکوت پاسخ آن ارائه خواهد شد.

فهرست

- ۱- پاسخ به شبهات اسرار ملکوت
- ۲- توضیح
- ۳- بررسی اسرار ملکوت
- ۴- اشتباه اول و دوم
- ۵- بررسی
- ۶- اشتباه سوم
- ۷- بررسی
- ۸- اشتباه چهارم و پنجم
- ۹- بررسی
- ۱۰- اشتباه ششم و هفتم
- ۱۱- بررسی
- ۱۲- اشتباه هشتم
- ۱۳- بررسی
- ۱۴- اشتباه نهم
- ۱۵- بررسی
- ۱۶- اشتباه دهم

• ۱۷- بررسی

پاسخ به شبهات اسرار ملکوت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين
 و لعنة الله على أعدائهم أجمعين و لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم

توضیح

انتشار جلد سوم کتاب اسرار ملکوت تألیف آقازاده دوم حضرت علامه آیت الله سید محمد حسین حسینی طهرانی بار دیگر اذهان عمومی را متوجه اختلاف بین مؤلف و فرزند بزرگتر مرحوم علامه آیت الله حاج سید محمدصادق طهرانی ساخت. بخش عمده ای از جلد سوم کتاب اسرار ملکوت ناظر به کتاب نور مجرد تألیف برادر بزرگتر است که در پاره ای از موارد با نقدهای تند و صریحی همراه می باشد.

از جمله نقدهای اسرار ملکوت به آیت الله حاج سید محمدصادق طهرانی این ادعای نور مجرد است که رابطه مرحوم علامه طهرانی و مرحوم سید هاشم حداد نه استاد و شاگردی بلکه رابطه رفاقتی بوده است.

با توجه به اینکه این کلام «نور مجرد» اظهار نظرها و انتقادات فراوانی را در پی داشته است حجت الاسلام و المسلمین وکیلی بر آن شدند تا با تقریر دقیق ادعای نور مجرد، با ارائه شواهدی آشکار از آثار مرحوم علامه طهرانی آن را به اثبات رسانیده و شبهات مطرح شده را پاسخ دهند:

بررسی اسرار ملکوت

در کتاب اسرار ملکوت جلد سوم از صفحه ۲۴۴ تا ۲۵۱ مطالبی را درباره موضوع مورد بحث ذکر نموده که نگارنده در اینجا - با وجود تعابیر بسیار زشت آن - جهت رعایت امانت عین آن عبارات را قسمت به قسمت آورده و نقاط اشتباهش را عرض می‌نمایم.

اشتباه اول و دوم

در اسرار ملکوت آمده است:

«و از عجائب سخن و نوشتار اینکه در پاره‌ای از نوشتجات گفته شده است که: مرحوم والد - رضوان الله علیه - شاگرد و تلمیذ مرحوم حدّاد - قدّس سرّه - نبوده‌اند، بلکه رفیق و دوست بوده‌اند و مراتب ارادت استاد و شاگردی بین آن دو نبوده است! و شواهدی نیز بر این مطلب آورده‌اند از جمله اینکه: مرحوم حدّاد موهایی محاسن مرحوم والد را به عنوان تبرک جمع می‌کردند، و یا اینکه هنگام مفارقت مرحوم والد از مرحوم حدّاد،

آن چنان غم و اندوه بر ایشان وارد می‌گشت که سیلاب اشک از چشمانشان سرزیر بود و پس از رفتن مرحوم والد تا یک هفته با کسی صحبت نمی‌کردند و غذا نمی‌خوردند، و امثال ذلک...» [۱]

بررسی

اولین اشتباهی که در این عبارات رخ می‌نماید بی‌دقتی مؤلف در نقل مطالب کتاب نور مجرد است که محصول روش دیرینه ایشان در تعجیل در اظهارنظرهای علمی است و در مقاله‌ای سابق به آن اشاره شد.

از مطالب گذشته روشن شد که مدعی کتاب نور مجرد آن نیست که «مرحوم والد رضوان الله علیه شاگرد و تلمیذ مرحوم حداد قدس سرّه نبوده‌اند بلکه رفیق و دوست بوده‌اند.» بلکه مدعا آنست که رابطه ایشان از حدود ده سال پس از آغاز ارتباط رابطه رفاقت بوده است، حال قبل از آن چه بوده خارج از محل کلام است.

توجه نمودن به این قید و نقل ناصواب مطلب سبب شده که مولف اسرار ملکوت را تا پایان بحث به اشتباه بیافکند و ایشان تمام مسائل را جابجا مدنظر قرار دهند.

دومین اشتباه ایشان نیز نقل ناقص ادله کتاب نور مجرد و خلط ادله و مؤیدات است. مهمترین و صریح‌ترین دلیل کتاب نور مجرد تصریح خود حضرت علامه است که فرموده‌اند من شاگرد ایشان نیستم و با هم رفاقت داریم و پس از آن تصریح مرحوم حداد به عبور علامه از مقام فناء و نیز هم‌زمانی ظهور حالات فنائی و بقائی در هر دو بزرگوار و ... که از این مطالب در اسرار ملکوت هیچ سخنی به میان نیامده است و فقط به داستان جمع نمودن محاسن مرحوم علامه توسط حضرت آقای حداد - که صرفاً مؤید مطلب است - و گریه‌های فراق ایشان اشاره نموده‌اند.

اشتباه سوم

باری مولف اسرار ملکوت در ادامه گویند:

«ولی این سخن به اندازه‌ای بی‌اساس و ناشایسته است که نیازی به نقد و توضیح ندارد، آخر کیست که کتاب روح مجزّد را بخواند و به عمق و ظرائف و رقائق این ارتباط استاد و شاگردی پی نبرد؟! و سؤال این است که اگر ایشان می‌خواستند (به زعم باطل این افراد) برای استاد خویش و مرشد و مربّی و مرّگی خود کتابی به رشته تحریر در آورند و عالی‌ترین مضامین و راقی‌ترین عبارات و کلمات را به کار گیرند، آیا بهتر از این کتاب و شیواتر از این نوشتار می‌توان در عالم تصوّر و ذهن، برای شیفتگی و عشق و مبهوت شدن یک شاگرد در استاد کتابی نگاشت؟

مرحوم والد - روحی له الفداء - بارها از مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - به عنوان استاد و مربّی اخلاق و راهنمایی سلوکی خویش، چه در علن و چه در خفا، نام برده‌اند و تعابیر ایشان از مرحوم علامه واقعاً حیرت‌انگیز است.

یک بار ایشان به من فرمودند:

پس از ورود به قم و ارتباط با روحانیون مختلف و اطلاع بر بسیاری از مسائل، اگر با مرحوم علامه طباطبائی - رحمه الله علیه - برخورد نمی‌نمودم. قطعاً و یقیناً تحصیل در رشته علوم اسلامی را رها کرده و به طهران باز می‌گشتم؛ ولی ارتباط با این مرد بزرگ و حشر و نشر با او نه تنها شبهات و تشکیکات را از ذهن و ضمیر من پاک نمود، بلکه مرا در تصمیم و عزم و همت بر ادامه مسیر مصمم‌تر و پابرجاتر ساخت.

حال بیابید و بین مطالب و تعابیر به کار برده شده در کتاب نفیس مهرتابان و تعابیر نوشته شده در کتاب شریف روح مجرد یک مقایسه‌ای انجام دهید و ببینید تفاوت مطلب از کجاست تا به کجا! [۲]

بررسی

برای روشن شدن اشتباهات این عبارات توجه به نکاتی لازم است:

نکته اول: چنانکه گذشت استاد در لسان اهل عرفان گاهی به معنای استاد علوم حصولی به کار می‌رود که شاگرد از او مطالبی را می‌آموزد و از آن استفاده می‌نماید ولی در تحت ولایت نفس او قرار ندارد و گاه به معنای استاد سلوکی که امر هدایت قلبی و باطنی سالک را به عهده می‌گیرد.

برای تشخیص این دو مورد باید به قرائن و شواهد در عبارات اولیاء مراجعه نمود.

نکته دوم: چون راه عرفان راه عبودیت و تواضع است طبیعی است که اولیاء خدا نسبت به کسانی که از ایشان چیزی آموخته‌اند یا در زمانی باطناً از ایشان استفاده نموده‌اند تا آخر عمر نهایت مراتب تواضع را داشته باشند. لذا نباید عبارات تواضع‌آمیز ایشان راه‌زن شده و انسان را از تأمل در قرائن و شواهد غافل نماید، بلکه باید همچون هر بحث علمی دیگر پس از تأمل تام به جمع میان اظهر و ظاهر بپردازیم.

این دو نکته که مؤلف اسرار ملکوت از آن در اینجا غفلت نموده‌اند در برخی از مباحث دیگر مورد توجهشان قرار گرفته است که بهتر است در اینجا از یکی از عبارات خود ایشان در بیان اشتباهشان استفاده گردد.

مسلم است که رابطه مرحوم علامه پس از ارتباط با مرحوم حداد با حضرت علامه طباطبائی رابطه شاگردی نبوده بلکه به رفاقت تبدیل شده و بلکه مسلم است که ایشان زودتر از حضرت علامه طباطبائی شاهد وصل را در آغوش کشیدند و حضرت علامه طباطبائی را نیز به ادراک مقام فناء تام ذاتی دعوت می‌نموده‌اند.

با این همه تعابیر حضرت علامه طهرانی در وصف حضرت علامه طباطبائی در کتاب مهرتابان از آغاز تا انجام به گونه‌ای است که محقق را سردرگم نموده و به واسطه نهایت تواضع و خضوع ایشان نسبت به علامه طباطبائی انسان را به توهمی دیگر می‌اندازد. علامه طهرانی حتی در بحث‌هایشان با علامه طباطبائی در باب وجود عین ثابت در حال فناء که در مقام دستگیری سلوکی از استاد سابق خود بوده‌اند عبارات نهائی علامه طباطبائی را که دال بر پذیرش ایشان است نقل نموده‌اند.

تصاویری که از جلسه مباحثه این دو بزرگ در باب عین ثابت در دست است دیدنی است. علامه طهرانی با کمال ادب دو زانو نشسته و تکیه هم نداده‌اند و حضرت علامه طباطبائی هم چهار زانو در مقابل تکیه زده‌اند. مؤلف محترم اسرار ملکوت نیز به سبقت جستن علامه طهرانی از علامه طباطبائی در وصول به توحید و نیز به ادب و تواضعشان اشاره نموده و در این باره در کتاب حریم قدس می‌گویند:

«علامه طهرانی در معارف توحیدی و اندیشه‌های عرفانی به افقی رسید که دیگر مافوقی برای او متصور نبود. و از آنجا که شیمه و خصلت ذاتی او رعایت ادب و احترام و لطف نسبت به اساتید و ولی‌نعمتهای خود بود، باب بحث و مذاکرات توحیدی و عرفانی را در اواخر عمر مرحوم علامه طباطبائی با ایشان باز نمود، و در طی شش جلسه در طهران راجع به حقیقت فناء ذاتی بنده در ذات پروردگار، و انحاء کلی جمیع تعینات و آثار حقیقی عین ثابت، با ایشان به مباحثه پرداخت، که مشروح آن مطالب در کتاب «مهر تابان» ایشان آمده است. مرحوم علامه طباطبائی در این مباحثات بر عدم فناء ذاتی و بقاء عین ثابت تأکید می‌ورزند، و با ادله خود در مقام انکار این مسأله برمی‌آیند، ولی بالأخره پس از ردّ و بدل ادله و نقض و ابرام آنها ملزم به قبول و پذیرش آن می‌شوند؛ و انکشاف این مسأله حالتی از بهجت و نشاط و تعمق و تفکر را در ایشان پدید می‌آورد.

نگارنده سطور پس از اتمام این مباحثات که در خدمت والد معظم به حضورشان شرفیاب شده بودم، شنیدم که فرمودند: «خداوند شما را وسیله هدایت و دستگیری ما قرار داد.» کلامی که يك دنیا عظمت و تواضع و خلوص و صدق و بهاء در میان داشت.

جالب اینکه عین همین مباحثات، بین مرحوم علامه طباطبائی و استادشان مرحوم قاضی در مدت اقامت در نجف انجام پذیرفته بود، لیکن مرحوم قاضی نتوانسته بودند ایشان را ملزم به قبول و ادراک این مسأله حیاتی عرفانی بنمایند؛ و این مهم به توفیق الهی توسط علامه طهرانی تحقق یافت. و له الحمد و له الشکر و هو الموفق و المعین» [۳]

حال از مؤلف اسرار ملکوت می‌پرسیم که آیا منصفانه و صحیح است که کسی در رد شما بنویسد:

«این سخن شما که «علامه طهرانی از استاد خود علامه طباطبائی سبقت جسته و دیگر شاگرد ایشان نبوده‌اند، بلکه ایشان را به مقام فناء دعوت نموده و از ایشان دستگیری نیز نموده‌اند» به اندازه‌ای بی‌اساس و ناشایسته است که نیازی به نقد و توضیح ندارد، آخر کیست که کتاب مه‌رتابان را بخواند و به عمق و ظرائف و رقائق این ارتباط استاد و شاگردی پی نبرد؟! و سؤال این است که اگر ایشان می‌خواستند (به زعم باطل این افراد) برای استاد خویش و مرشد و مربی و مرگی خود کتابی به رشته تحریر در آورند و زیباترین مضامین و راقی‌ترین عبارات و کلمات را به کار گیرند، آیا بهتر از این کتاب و شیواتر از این نوشتار می‌توان، برای شیفتگی و عشق و مبهوت شدن یک شاگرد در استاد کتابی نگاشت؟»

حقیقت اینست که هیچ یک از تعبیر متواضعانه حضرت علامه در مهرتابان و استفاده از لفظ تلمیذ درباره خود در برابر علامه هیچ منافاتی با این مسأله ندارد که در متن واقع و عالم ثبوت مقام عرفانی ایشان از استاد سابق خود عالیتر گشته و ایشان از استاد خود دستگیری نمایند.

به همین منوال تعبیر روح مجرد هیچ منافاتی با تبدیل شدن رابطه شاگردی به رفاقت نسبت به مرحوم حداد ندارد و همه آن تعبیر در جای خود صحیح است، بلکه اگر از آغاز نیز رابطه این دو بزرگوار رفاقت سلوکی باشد و استادی مرحوم حداد منحصر در تعلیم ظرائف سلوک گردد که از سنخ استادی علوم حصولی است باز هم تعبیر روح مجرد طبیعی و عادی خواهد بود.

نکته دیگری که در اینجا مهم است اینکه بسیاری از تجلیل و تمجیدهای مرحوم علامه در روح مجرد تجلیل از مقام فناء و عبودیت و عرض ادب به مقام ولایت حضرت آقای حداد است نه تمجید از مقام تشخیص و تعیین ایشان و اصلاً نمی‌تواند بیانگر نسبت این دو بزرگوار باشد.

حضرت علامه در روح مجرد در اواخر کتاب می‌فرمایند:

«در اینجا است که کم کم معلوم میشود حاج سید هاشم حدّاد چه کسی بوده است؟ با آنکه و الله و بالله برای خود من معلوم نشده است. یعنی آنچه در این کتاب ارجمند سعی کردم تا جائیکه بتوانم- حال که بنای معرفتی است بیشتر او را معرفی کنم، و به ارباب سلوک و مشتاقان راه خدا و معرفت او چیز مهمتری را ارائه داده باشم؛ ولی می‌بینم که کمیت لنگ است، و سه ماه تمام است که به نوشتن این کتاب اهتمام تمام نموده‌ام و تمام کارهایم را در این مدت تعطیل و در غیر این موضوع قلمی بر روی صفحه‌ای نیاورده‌ام، مع الوصف بنیاد درون و ندای باطن فریاد میزند:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم

و ز هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

ما همچنان در اوّل وصف تو مانده‌ایم

نگوئید این بیت را شیخ سعدی درباره خدا بکار برده است؛ چگونه من آنرا درباره حدّاد بکار می‌برم؟! مگر حدّاد خداست؟ وَ الْعِبَادُ بِاللَّهِ. حدّاد عبد خداست. بنده خداست.

ما نتوانستیم حقیقت عبودیت و فنای حدّاد را در ذات خدا دریابیم. ما حدّاد در مقام عبودیت و واقعیت عبودیت را نشناختیم و نتوانستیم در این رساله هم معرفتی کنیم.» [۴]

آیا کسی می‌تواند از این عبارت استفاده نماید که مرحوم علامه تا اواخر عمر و در زمان تألیف روح مجرد موفق به شناخت مقام مرحوم حداد نگشته‌اند؟

حق اینست که این عبارات از زبان مرحوم علامه در مقام تعیین در عالم بقاء صادر شده و ناظر به مقام عبودیت و ولایت مرحوم حداد است و به هیچ وجه بیان کننده نسبت میان این دو بزرگ نیست.

در این رابطه مطالبی عالی در آثار مرحوم علامه طهرانی وجود دارد که حقیر در این جهت به حکایتی که خود مولف اسرار ملکوت نقل نموده‌اند - و حتما مورد پذیرششان است - بسنده می‌نمایم.

«یک روز در کربلا در خدمت مرحوم آقای حدّاد- رضوان الله علیه- بودیم، مرحوم والد هم بودند، والد بزرگ ما، جدّ مادری ما، مرحوم حاج آقا معین شیرازی- رحمة الله علیه- ایشان هم حضور داشتند. یک مطلبی را ایشان از آقای حدّاد سؤال کردند ولیکن مرحوم آقا جواب دادند.

ایشان سؤال کردند که: در این روایتی که از ائمه علیهم‌السلام راجع به شهادت کربلا آمده که در آنجا دارد: السلام علیکم یا اولیاء الله و احبائهم، السلام علیکم یا اصفیاء الله و اودائهم، السلام علیکم...، این زیارتی را که دارد، بعد به دنبال آن می‌فرماید: بابی انتم وامی «پدر و مادر من فدای شما باد!» چطور ممکن است امام علیه‌السلام بیاید در قبال این مزار مطهر آنها و بگوید: بابی انتم وامی «پدر و مادر...» و این دلالت بر این می‌کند که امام علیه‌السلام این را می‌خواهد به ما یاد بدهد، ما در کنار آن مقامات وقتی که می‌ایستیم همین این مطلب را بگوئیم، والا فرض کنید امام زمان علیه‌السلام بیاید در کنار اینها بایستد و بگوید: بابی انتم وامی؟!»

مرحوم آقا در جواب این مطلب فرمودند: نه، هیچ اشکالی ندارد، منافائی ندارد که خود امام علیه‌السلام بیاید و در اینجا این مطلب را بفرماید و جهتش هم این است که این ارواح مطهره‌ای که الآن در اینجا مدفون هستند، اینها الآن دیگر جنبه استقلالیت ندارند. اینها وقتی که در روز عاشورا آمدند زیر خیمه امام حسین و داخل در تحت ولایت آن حضرت قرار گرفتند دیگر امام حسین شدند.

نه اینکه هر کدام اینها یکی امام حسین بشود، امام حسین یکیست، دو تا امام حسین ما نداریم، ولی اینها دیگر آن جنبه غیریت با سیدالشهداء را از دست دادند و فانی در ذات و ولایت آن حضرت شدند. پس الآن دیگر در واقع حبیب بن مظاهری وجود ندارد، الآن دیگر مسلم بن عؤسجه‌ای جدا وجود ندارد، الآن دیگر بُریری جدا وجود ندارد، الآن دیگر عابسی دیگر جدا وجود ندارد، الآن حضرت ابوالفضل و حضرت علی اکبری وجود ندارد. الآن سیدالشهداء هست و بس. الآن امام حسین هست و بس، دیگر کسی نیست. و وقتی که در مقابل اینها می‌ایستیم که می‌گوئیم: بابی انتم وامی، کانّ داریم به سیدالشهداء داریم می‌گوئیم: بابی انتم وامی.» [۵]

وقتی می‌شود امام معصوم به اصحاب حضرت سید الشهداء علیه السلام بفرماید بابی انتم و امی، آن وقت بیان آن عبارات نیز از مرحوم علامه برای مرحوم حداد به طریق اولی ممکن بوده و جای تعجب ندارد و همانطور که تعبیر اهل بیت علیهم السلام در برابر اصحاب حضرت سیدالشهداء بیانگر تفضیل اصحاب بر اهل بیت علیهم السلام نیست عبارات حضرت علامه نیز در روح مجرد بیانگر افضلیت مرحوم حداد نیست، کما لایخفی.

اشتباه چهارم و پنجم

مؤلف اسرار ملکوت در ادامه می‌گویند:

«بنده در آن مجلسی که مرحوم حدّاد موهای محاسن مرحوم والد را جمع کردند حضور داشتم، ولی این قضیه را باید دید پس از چه رخدادی اتفاق افتاده است؟»

حدود نیم ساعت قبل، مرحوم والد - قدّس سرّه - روکردند به مرحوم حدّاد و عرض کردند:

اگر این لیوان پر از خون باشد و شما به من امر کنید که آن را بخورم بی‌تأمل و بی‌درنگ خواهم نوشید.

و بعد از مدّتی که مرحوم والد از اطاق برای تجدید وضو خارج شدند، مرحوم حدّاد رو کردند به ما و فرمودند:

ببینید این پدر شما چقدر بزرگوار و متواضع است و به من چه می‌گوید، می‌گوید: «اگر این لیوان پر از خون باشد و شما امر کنید که آن را بخورم تأمل نخواهم کرد.»

پس از آمدن مرحوم والد، این بنده موهای محاسن ایشان را قدری اصلاح کردم و موهای بی‌پارچه ریخته شده بود، که یک مرتبه مرحوم حدّاد آمدند و با خود موهای را بردند و در قفسه کمد اطاق مجاور قرار دادند.

بنده در اینجا به طور قطع و یقین عرض می‌کنم: این کلام مرحوم والد به اندازه سر سوزنی جنبه تظاهر و یا تواضع نداشته است، زیرا ایشان اهل این حرف‌ها نبودند. سخن ایشان صد در صد از متن واقع و سويدي قلب و ضمير ایشان برخاسته بود و عین اعتقاد ایشان به آن ولی الهی بوده است؛ چنانچه ما هم باید یک چنین اعتقاد و مبنایی را در ارتباط با عارف کامل و ولی خدا داشته باشیم.

اما سخن اینجاست آیا چنین کلامی هرگز از مرحوم حدّاد در ارتباط با مرحوم والد شنیده شده است؟

بارها مرحوم والد می‌فرمودند: «من در مقابل حدّاد صفر می‌باشد» اما کسی تا کنون شنیده است که حضرت حدّاد چنین مطلبی را نسبت به مرحوم والد ابراز کرده باشند.

مرحوم والد دستورهای مرحوم حدّاد را مو به مو اجرا می‌کردند، چنان که ما خود در طول زندگی شاهد و ناظر بوده‌ایم، و در هر برهه این دستورات تغییر پیدا می‌کرد و متحوّل می‌شد، و حتّی در بعضی از اوقات با لحن و کلام تحکّمانه مطالب را بیان می‌کردند و ایشان سراپا گوش بودند. ولی آیا از طرف ایشان هم تا کنون به مرحوم حدّاد نصیحت و امر و دستور و تحکّم بوده است؟

مرحوم والد در مسائل عبادی و اشتغالات به اذکار و اوراد عین اوامر و دستورهای حضرت حدّاد را رعایت می‌کردند، چنانچه ما شاهد بر این مسأله بوده‌ایم، ولی آیا در تمام دوران ارتباط مرحوم والد با مرحوم حدّاد که دقیقاً بیست و هشت سال به طول انجامید، حتّی یک مورد دیده و یا شنیده شده است که ایشان به مرحوم حدّاد دستور ذکر و ورد و یا عبادتی خاص داده باشد؟» [۶]

بررسی

این سخنان نیز خالی از تحقیق است و نویسنده محترم از چند مسأله غفلت ورزیده‌اند.

اولاً پیش از این عرض شد که تواضع و ادب اولیاء خدا اقتضائی جز این ندارد که با اساتید سابق یا رفقای پیشگام با کمال خشوع برخورد نمایند.

این ادب اقتضاء می‌کند که انسان در مقابل بزرگتری که حقی بر وی دارد در ملاء عام بسیاری از مسائل را مراعات کند که در خلوت و باطن قضیه آن چنان نیست.

خود مولف اسرار ملکوت در جائی ادعا می‌کنند:

«اطاعت و انقیاد از دستورات وصیّ ظاهر بطور دربست و سربست نمی‌باشد، بلکه باید رعایت مراتب لزوم و اهتمام را انسان بنماید، و چه بسا مطلبی عالی‌تر و نظریه‌ای متکامل‌تر به ذهن و نفس انسان خطور کند، و چنانچه شخص مبتدی نباشد و خود، اهل خبره و اطلاع باشد این مسأله بیشتر و واضحتر خود را روشن می‌سازد.

چنانچه در ارتباط بین مرحوم والد قدّس سرّه با آقای قوچانی در نجف مطلب از این قرار بود، و خود ایشان در ادراک مطالب و حقائق سلوکی چه بسا در بعضی از اوقات نظرشان را اعمال می‌کردند؛ گرچه مقام ادب و تواضع ایشان هیچگاه اجازه نداد که از این مطلب در ملاء عام پرده بردارند.

ولی حقیر از آنجا که بیشتر راجع به این مسائل و مطالب با ایشان حشر و نشر و بحث و گفتگو داشتم به این نکته کاملاً وقوف و علم دارم، و اگر مقام و موقعیت ادب و تواضع ایشان نبود (که هنوز هم مسأله بجای خود باقی است و تغییری نکرده است) و خوف آن نداشتم که مبدا ابراز و اظهار این مسأله موجب رنجش و تکذّر خاطر ایشان در آن عالم گردد، همانا به ذکر جزئیات و مصادیق این مسأله اشاره می‌کردم.» [۷]

حقیر در مقام تایید فرمایش ایشان درباره وصی ظاهر نیستم که جای مناقشه و تامل در آن هست. سخن در ذیل مدعای ایشان است که می‌گویند که مرحوم علامه گاهی بر خلاف نظر مرحوم قوچانی عمل می‌نموده‌اند ولی برای رعایت ادب در ملا عام از این مسأله پرده برداشته‌اند.

آیا احتمال نمی‌دهید که رابطه ایشان با مرحوم حداد نیز چنین بوده است و به واسطه کتمان مرحوم علامه شما مطلع نگشته باشید؟ آیا تصریح خود مرحوم علامه به شاگرد نبودنشان کافی نیست و باید حتماً در ملا عام به امر و نهی به مرحوم حداد پرداخته و عباداتی را به ایشان سفارش می‌نمودند و یا از دستور ایشان سرپیچی می‌کردند تا شاگرد نبودنشان برای شما هم روشن شود؟

آیا باید حتماً مرحوم حداد هم در ملا عام به مرحوم علامه می‌گفتند که اگر بگوئی که این لیوان خون را بخور می‌خورم یا ... تا واقعیت مسأله کشف شود؟

این چه توقع و چه تحلیل غلطی است که برای کشف رابطه دو ولی خدا انسان به دنبال این چنین مطالبی بگردد و وقتی آن را نیافت در مقابل تصریحات اولیاء خدا بر وصول حضرت علامه به مقام کمال در زمان حیات مرحوم حداد قد علم نموده و نظری مخالف ارائه نماید؟

مگر جمله مرحوم حداد که فلانی سید الطائفتین است و من از او تقلید می‌کنم پیامی غیر از آن دارد که اگر بگویند که این کاسه خون را بخور من خواهم خورد؟ مگر معادل قرار دادن مرحوم علامه با مرحوم قاضی چیزی غیر از همین مطلب را بیان می‌کند.

آری مرحوم علامه روی تواضع ذاتی خود در ملا عام همواره در نزد مرحوم حداد - همچون محضر علامه طباطبائی - دو زانو و با ادب می‌نشستند و رعایت تمام مراتب حرمت ایشان را می‌نمودند و به گونه‌ای سخن می‌گفتند که هر بیگانه‌ای جز رابطه شاگردی از آن نمی‌فهمید.

مرحوم علامه در مهر تابان اشعار آبدار ابن فارض و حافظ را در فراق علامه طباطبائی آورده‌اند و در روح مجرد نیز اشعار ابن‌فارض و حافظ و حتی اشعار شبستری در باب مغ و مغچه را نیز نقل فرموده‌اند ولی هیچ یک از این امور منافاتی با رابطه رفاقت با توضیحاتی که عرض شد ندارد.

اما ذکر دادن مرحوم حداد به حضرت علامه نیز هیچ ربطی به این مسأله ندارد. بخشی از اذکار محصول تجربیات و شنیده‌هایی است که اولیاء از اساتید سابق خود فرا گرفته‌اند و لذا کاملاً طبیعی است که یکی از دو رفیق سلوکی نیز که تجربه و اطلاعاتش بیشتر است اذکاری را به دیگری بدهد و این مسأله اختصاصی به مرحوم حداد نیز ندارد و مرحوم علامه از دیگران نیز اذکاری را دریافت نموده‌اند چنانکه به عنوان مثال در جنگ چهارم دستورات علامه طباطبائی را در سال ۱۴۰۰ هجری قمری نقل فرموده‌اند که مشتمل بر اذکاری نیز هست با اینکه خود مؤلف اسرار ملکوت اعتراف نموده‌اند که مرحوم علامه طهرانی در آن زمان شاگرد علامه طباطبائی نبوده‌اند. در حقیقت ایشان در این عبارات میان استاد سلوکی که کارش هدایت تکوینی است با استاد علوم حصولی خلط نموده‌اند و علامات یکی را شاهد بر دیگری گرفته‌اند که با توضیحات سابق اشتباه آن روشن و واضح می‌باشد، و تفاوت ارائه اذکار و هدایت تشریحی با استاد سلوکی و هدایت تکوینی پیش از این گذشت.

اشتباه ششم و هفتم

مؤلف اسرار ملکوت در ادامه می‌گویند:

«این چه حرف لغو و بیهوده‌ای است که بدون هیچ گونه مسئولیت و تعهدی از زبان و قلم این افراد خارج می‌شود؟ منظور این افراد از بیان این سخنان چیست؟ آیا می‌خواهند مرحوم والد را بالا ببرند یا حضرت حداد را پائین آورند؟ برای علو درجات مرحوم والد همین بس که حضرت حداد به بنده فرمودند:

آقا سید محمد محسن، من هرچه داشتم به پدرت آقا سید محمد حسین دادم، و حرف او حرف من و تصرف ایشان تصرف من و امر و نهی او امر و نهی من است.» [۸]

بررسی

از نادرستی و بی‌ادبی این تعابیر که بگذریم، از مطالب سابق روشن شد که اولاً این حرف اگر درست فهمیده شود لغو و بیهوده نیست. مدعای مزبور این نیست که مرحوم حداد هیچ نوع استادی نسبت به مرحوم علامه نداشته‌اند زیرا استادی ایشان در آموزش و تعلیم ظرائف سلوک (استادی علوم حصولی) مسلم است و استادی سلوکی ایشان و هدایت تکوینیشان نیز در آغاز سلوک محتمل است و فقط سخن در آنست که این رابطه در ادامه به نحو رفاقت بوده است و تمام شواهد و صریح کلام حضرت علامه این معنا را اثبات می‌نماید.

و ثانیاً برخی از فوائد این بحث روشن گشت و معلوم شد این مسأله علاوه بر بیان بلندای مقام عرفانی ایشان نشان دهنده راه میان‌بر در سلوک و ادب تعامل با اولیاء است که با عشق و ارادت و اطاعت به استاد و رفیق راه می‌توان یک‌شبه راه صدساله را طی نموده و به مقصد رسید.

عجیب اینجاست که خود مؤلف اسرار ملکوت نیز در مواردی به همین مسأله ناخودآگاه اعتراف نموده‌اند ولی آنجا که این سخن از زبان دیگران شنیده می‌شود چنین تعابیر ناروایی را درباره ایشان به کار می‌برند.

خود ایشان در ذیل نقل وصیت سلوکی حضرت آقای حداد می‌گویند:

«این وصیت‌نامه چنانچه از لحن تعابیر آن پیدا است علاوه بر تعیین وصی ظاهر حکایت از وصایت باطنی نیز دارد؛ گرچه وصایت باطن احتیاجی به تعیین و جعل ندارد، و آن در وادی دیگر و ملاکات دیگر است و راه وصول به آن غیر از طریق و راه وصول به وصی ظاهر است، چنانچه گذشت. ولی در اینجا گویا حضرت آقای حداد پرده از احراز این حیثیت نیز برمی‌دارند. و این مسأله جدای از تصریحاتی است که شفاهاً در طول حیات خود به کثیری از افراد فرموده‌اند؛ بطوریکه این قضیه برای همه مانند روز روشن بود که مرحوم والد روحی فداه در زمان خود حضرت ایشان به ولایت باطنی و مرتبه تجرد و توحید و بقاء اتم رسیده بودند» [۹]

اگر واقعا برای همه مانند روز روشن بود که مرحوم علامه در زمان استادشان به ولایت باطنی و بقاء اتم رسیده بودند پس این همه هیاهو برای چیست؟ آیا مرحوم علامه در عین وصول به بقاء اتم باز هم رابطه‌شان با مرحوم حداد رابطه شاگردی بوده و از باطن ایشان اشراب می‌شدند؟ آیا پس از اتمام اسفار اربعه باز هم شخص محتاج استاد عام سلوکی و راهبر معنوی است؟

تازه جالب است که بدانیم که وصیت‌نامه مزبور در ۱۳۹۷ انشاء شده و وصول خود مرحوم حداد به بقاء اتم مربوط به حوالی همین سالهاست و چنانکه گذشت حضرت علامه آن را در سالهای ۱۳۹۵ و ۱۳۹۶ گزارش نموده‌اند و این مسأله روشن کننده همان نکته پیش‌گفته است که سیر این دو بزرگ عالم توحید موازی و هم‌زمان بوده است.

باری، چه می‌شود که وقتی سخنی را خود ایشان بیان می‌کنند از «اسرار ملکوت» بر شمرده می‌شود و وقتی همان سخن با ظرائف و لطائف بیشتری از زبان کس دیگری صادر می‌گردد باید چنان تعابیری درباره‌اش گفته شود!

اشتباه هشتم

مؤلف اسرار ملکوت در ادامه می‌گویند:

« آری، اگر ارتباط ایشان با استاد خویش حضرت حدّاد را تشبیه به ارتباط امیرالمؤمنین علیه السّلام با رسول خدا کنیم چندان سخن به گزاف نگفته‌ایم.

سخن در شخصیت و نفس مطهر رسول خدا و امیرالمؤمنین علیهما السّلام بر همین منوال قرار دارد. از طرفی تربیت و تزکیه امیرالمؤمنین علیه السّلام از دوران طفولیت در دامن پیامبر را مشاهده می‌کنیم و کلام حضرت که فرمود:

کُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ اثر امه: «من همانند بچه شتر که به دنبال مادرش در حرکت است، به دنبال رسول خدا در حرکت و متابعت بودم.» [۸]

و پس از توضیحاتی درباره رابطه حضرت امیر با حضرت رسول الله صلوات الله و سلامه علیهما می‌گویند: «اما با تمام این اوصاف شکی وجود ندارد که امیرالمؤمنین علیه السلام شاگرد و تلمیذ خاص رسول الله بوده است و هرچه دارد از نفس مطهر آن حضرت می‌باشد. و در همین حال از رسول خدا نیز به برادر خویش یاد می‌کند، و این عجیبی نیست. چه اشکال دارد که برادر انسان معلّم و استاد و مربّی او باشد؟» [۱۱]

بررسی

تشبیه وضعیت سلوک مرحوم علامه به حضرت امیرالمؤمنین و سید الوصیین صلوات الله و سلامه علیه (با صرف نظر از حقیقت لایقاس بنا احد) از جهتی تشبیه نیکوئی است ولی هیچ دلالتی بر مطلب ایشان ندارد.

زیرا از تعابیر گوناگون مرحوم علامه این مطلب قطعی است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان حیات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم به مقام بقاء و توحید تام واصل شده بودند و بدیهی است که کسی که به وطن مقصود رسید دیگر سلوک و سیری ندارد که در آن محتاج راهبر و راهنما باشد و از استاد عام کلاً مستغنی است گرچه مرافقت و همراهی قلبی با استاد خاص همواره لازم است (ولی این مرافقت نیز معنائی غیر از راهبری و راهنمائی در سلوک دارد که در بحث ما مطرح است).

پس اگر واقعا نسبت حضرت علامه به حضرت حدّاد حدوثاً و بقاءً مثل نسبت حضرت امیرالمؤمنین و حضرت رسول الله صلوات الله و سلامه علیهما و آلهما باشد باید ایشان هم در زمان سلوک خود به مقام بقاء رسیده و از مرحوم حدّاد مستغنی شده و نسبت شاگردی ایشان منتفی شده باشد، زیرا ایشان برای مرحوم علامه استاد عام بوده‌اند و سالک از استاد عام پس از وصول به تجلیات صفاتی و ذاتی مستغنی می‌گردد.

اشتباه نهم

باری مؤلف اسرار ملکوت در ادامه چنین می‌گویند:

«و چه اشکال دارد که مرحوم حدّاد تعابیر گرانسنگی دربارهٔ مرحوم علامه والد - قدّس سرّه - ایراد نموده باشد، همچون سید الطائفتین، و در عین حال این ظهور الهی شاگرد و دست پروردهٔ تربیت و تزکیهٔ او واقع شود، چه منافاتی دارد؟»

شاهد بر این مطلب اینکه، خود حقیر از بسیاری از شاگردان و تلامذهٔ مرحوم علامه والد شنیدم که می‌گفتند: بارها در زمان حیات مرحوم علامه از ایشان شنیده بودند که به آنها می‌فرمودند: «ما با هم رفیق هستیم نه استاد و شاگرد، و اگر شما قدر و میزان این رفاقت را می‌دانستی احتیاج به القاب و تعابیر دیگر پیدا نمی‌کردی.» و آن چنان صادقانه و بی‌پیرایه و پاک این مطلب را می‌فرمودند که جای هیچ شکی باقی نمی‌ماند که واقعا ایشان خود را رفیق و دوست این افراد می‌دانند نه استاد و مرشد. در عین حال آن مقام مولویّت و ارشاد و اّبّهت و هیمنه و سیطره و ولایت به نحو اتمّ و اکمل برقرار بود و کسی جرأت تخطّی و تخلف از دستورات و فرامین ایشان را به خود راه نمی‌داد.»

بررسی

این سخن ایشان در جای خود متین است. ولیّ خدا خود را استاد و برتر از دیگران نمی‌بیند و ممکن است به جای آنکه بگوید من استاد هستم بگوید من برادر و رفیق می‌باشم.

ولی آیا صحیح است که ولیّ خدائی که سابقاً شاگرد دیگری بوده است و از او ظاهراً یا باطناً استفاده نموده است بگوید: من شاگرد او نیستم بلکه رفیق وی می‌باشم.

صریح فرمایش مرحوم علامه این است که من با آقای حداد رفیقم و شاگرد ایشان نیستم. چرا انسان به جهت سلائق و تمایلات شخصی سخن اولیاء الهی را انکار نماید و این چنان و آن چنان بگوید؟

وانگهی فرق است میان آنکه ولیّ خدائی از سر وحدت و یک‌رنگی به شاگردان خود بگوید من با شما رفیقم و استاد نیستم با آنکه بگوید فلانی سید الطائفتین است و پس از امام زمان روی زمین از او برتر نیست و پس از اهل بیت برتر از او و مرحوم قاضی ندیده‌ام و ...

آیا این عبارات حد اقل دلالت بر آن ندارد که آن شخص به مقام تجلیات ذاتی نائل آمده است و از استاد مستغنی است؟

اشتباه دهم

در اسرار ملکوت در پایان این بحث آمده است:

«البته طرح این مسائل خلاف ناشی از عدم بصیرت فرد و عدم شناخت حقیقت جمع در عالم وحدت و عالم کثرت است؛ و اگر انسان مختصر اطلاعی از مبانی و قواعد مراتب توحید و اسماء و صفات داشته باشد، چنین سخنانی بر زبان نمی‌آورد و پا از گلیم خود بیرون نمی‌گذارد و در حریم عرفای الهی و اولیای خدا بدون طهارت سرّ وارد نمی‌شود و در امور آنان دخالت نمی‌کند، که ه فرموده‌اند: سر زده داخل مشو! می‌کده حَمّام نیست.

سخن گفتن درباره اولیای خدا معرفت و اطلاع و تخصص می‌خواهد، و اگر فردی لیاقت این چنین سخنوری ندارد بهتر است به مسائل دیگر بپردازد و آبروی خویش بیهوده نبرد؛ زیرا کسی از او توقع چنین مسأله را ندارد.

پس از ارتحال مرحوم والد - قدس سره - زمینه و عرصه برای ابراز سلیقه‌ها و توهّمات و تخیلات باطله مهیا گشت و هر کس و ناکسی در طرح مباحث معرفتی و اظهار و تفسیر حقایق عرفانی و معرفتی ولی خدا و عارف بالله، هر چه در فکر خراب و عقل ناقص و قلب مریض خود می‌یافت و می‌بافت. بر زبان می‌آورد و کسی هم جلوگیری این هذیان‌ها نبود.

حقیر که خطر را بسیار جدی و فاجعه‌آمیز تلقی کردم، برای تنبیه و تذکر و اتمام حجت در روز نیمه شعبان در منزل مرحوم والد - قدس سره - منبر رفتم و در آن روز گفتم: مسأله ولایت و طرح این گونه مباحث و وارد شدن در این حریم در عهده ظرفیت سعه علمی و معرفتی ما نیست و نباید در این مسائل بدون اطلاع کافی و حیازت جوانب مطلب، سخنی بر زبان برانیم که موجب اغواء و فریب و انحراف افراد بی بضاعت و ساده‌لوح و ناپخته گردد.

و عرض کردم: مرحوم والد ما - قدس سره - به مدت هفت سال در قم از محضر عارف و حکیم نامدار مرحوم علامه طباطبائی - قدس سره - در دو جهت علمی و عملی تتلمذ کردند، و تا جایی که برای ایشان مقدور بود از فیوضات و برکات علمی و انفاس ایشان توشه برگرفتند، و سپس به نجف عزیمت کردند و به مدت هفت سال در نجف از محضر علمای الهی: مرحوم آقا سید جمال الدین گلپایگانی و آقا شیخ عباس هاتف قوچانی و آیه الله انصاری همدانی استفاده بردند، و پس از مراجعت به طهران به مدت یازده سال نیز پیوسته تحت تربیت عارف نامدار و موحد فرید حضرت حاج سید هاشم حدّاد - قدس سره - به تزکیه و تهذیب اشتغال داشتند، با تمام این اوصاف، در سفری که به کربلای معلی داشتند و از محضر مرحوم حدّاد استفاده و استفاضه کردند، پس از مراجعت وقتی از احوال مرحوم حدّاد با یکی از دوستان و رفقای سابقشان سخن می‌گفتند، فرمودند:

من در این سفر مطلبی را از حضرت آقا (مرحوم حدّاد) دیدم که تا کنون برایم سابقه نداشته است، و وقتی کمی از بسیار از بسیار آن را برای یکی از کارکنان‌های عرصه سلوک و معرفت و از سابقین وادی توحید و تجرّد بازگو کردم، یا یک هفته آن شخص منگ و گیج شده بوده و نمی‌دانست چه کار می‌کند.

یعنی مرحوم والد - قدس سره - پس از گذشت بیست و پنج سال از سیر و سلوک و حرکت و صعود به مراتب معرفت هنوز به مقام و رتبه یک عارف کامل و ولی الهی آگاه نشده بودند؛ آنگاه چطور شما اینگونه بی‌باکانه و سخاوتمندانه درباره مسأله ولایت و ولی خدا سخن می‌رانید و اظهارات کارشناسانه می‌فرمایید؟

مع الأسف الشدید، امروزه افراد که کمترین بهره‌ای از معرفت و اطلاع از مبانی عرفان و توحید ندارند، با تألیف یادنامه‌ها و تاریخ عرفای الهی مطالبی سست و بی‌پایه و باطل در اختیار مردم و تشنگان این دسته از معارف و حقایق قرار می‌دهند و آنها را به بیراهه می‌کشاند. آخر چه ضرورتی پیش آمده است که این طور جسارت می‌ورزند و در حریم ناموس خدا و عصارة عالم خلق، که همان اولیای الهی هستند وارد می‌شوند؟ و اباطیل و

خزعلاتی به هم می‌بافند و با ذکر چند خاطره و داستان، آن هم با برداشت ناصواب و غلط، مردم را گمراه می‌کنند و چهره و سیمای اولیای الهی را مشوّه و ناموزون جلوه می‌دهند و آنها را آن طور که هستند و بودند نمی‌نمایانند!!» [۱۲]

بررسی

بگذریم از تعبیر ناروا و قبیح این عبارات که با اصول شرعی و سیره اولیاء خدا مطابق نیست و بگذریم از آنکه آیا واقعاً برداشت ایشان از داستان مزبور صحیح است یا نه؟ و اینکه شرایط قضاوت درباره این مسائل در چه کسانی هست و در چه کسانی نیست؟ آنچه مهم است آنکه این مطالب کاملاً با موضوع مورد بحث بی‌ربط است؛

زیرا انسان گاهی بر اساس فرمایش صریح خود اولیاء الهی مطلبی را بیان می‌نماید و گاه بر اساس تشخیص شخصی خود به شرح و بسط و اظهار نظر در این عرصه می‌پردازد. آنچه در کتاب شریف نور مجرد آمده است صرفاً نقل فرمایش صریح حضرت علامه است مبنی بر آنکه ایشان شاگرد حضرت آقای حداد نیستند و رابطه‌شان رابطه رفاقت است و نیز نقل کلمات روشن حضرت آقای حداد در عبور مرحوم علامه از مقام فناء و در کنار آن شواهد و قرائنی نیز بر این معنا اقامه گردیده است.

آیا تبیین و توضیح بیانات صریح اولیای خدا و تایید آن با قرائن ربطی به قدم نهادن در حریم اولیاء و ... دارد؟ آیا سزاوار نبود نویسنده محترم کمی بیشتر تأمل نموده و مدعا و دلیل را صحیح و کامل در می‌یافتند و به جای اینکه به چنین لغزش‌های عجیبی دچار شده و چنین تعبیر زشتی را به کار برند از عمق و لطافت این مطلب عالی استفاده می‌نمودند؟

باری مسأله رفاقت این دو عارف بزرگوار برای اهل تأمل که بر اساس صدق و اخلاص در جوانب آن بیاندیشند از مسلمات است و نیازی به اطاله بیش از این نمی‌باشد.

امید است که این سطور سبب شود که نویسنده محترم اسرار ملکوت نیز از این پس در مکتوبات و نوشتجات خود کمی با تأمل و درنگ بیشتر سخن بگویند و از جاده انصاف خارج نشوند. سزاوار نیست که انسان به جهت برخی دلخوری‌ها و مسائل شخصی، درباره کتاب نور مجرد که حَقّاً عدل روح مجرد بوده و در بیان ظرائف سلوک و تبیین مقام انسان کامل این همه مطالب عرشی را در بر گرفته است تمام مراتب انصاف را زیر پا نهاده و آن عبارات ناصواب را نگاشته و در یک مسأله علمی ساده نیز این چنین لغزشهایی بنماید.